جلسه 595

سه شنبه 23/01/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در ادله حرمت تجری بود.

دلیل اول این بود که گفته شد برهان داریم که مثلا لاتشرب الخمر یعنی لا ترد ما تقطع بأنه شرب الخمر. یا اکرم العالم یعنی أرِد اراده کن اتیان فعلی را که قطع داری اکرام عالم است.

این مطلب با اینکه مطلب غریبی هست، ولکن نقل شده در کلام مرحوم نائینی. بعد خود مرحوم نائینی جواب داده است، فرموده چرا شما لاتشرب الخمر را می گوئید نهی از اراده شرب خمر، ومی گوئید چون اراده تعلق می گیرد به صورت علمیه و نه به واقع، پس می گوئیم نهی شده ایم از اراده ما نقطع بأنه شرب الخمر. شما خلط کرده اید بین متعلق تکلیف و غرض از تکلیف. غرض از تکلیف بله انقداح اراده نحو الواجب وعدم انقداح اراده نحو الحرام است. اما متعلق تکلیف فعل است.

این اشکال مرحوم نائینی وجیه است، ولکن این مستدل اگر یک مقدار مقاومت می کرد می گفت باشد متعلق تکلیف فعل است، غرض از تکلیف اراده است نحو الواجب وعدم انقداح اراده است نحو الحرام، اما مهم متعلق تکلیف است که فعل است.

ولی مستدل می گوید آن فعلی که متعلق تکلیف است مطلق فعل است یا خصوص فعل اختیاری است؟ خب متعلق تکلیف فعل اختیاری است نه فعل غیر اختیاری. فعل اختیاری هم یعنی فعلی که تعلق به الاختیار و الارادة. فعاد الاشکال. اشکال عود کرد که اراده به واقع تعلق نمی گیرد، بلکه اراده تعلق می گیرد به صورت علمیه. نهی از شرب خمر مستدل تا حالا می گفت یعنی لاترد ما تقطع بأنه شرب الخمر، بعد از اینکه شما به او اشکال کردید می گوید لاترتکب ما تقطع بأنه شرب الخمر. چرا؟ برای اینکه می گوید درست است که متعلق نهی شرب الخمر است، اما شرب خمر اختیاری. شرب خمر اختیاری آنی است که اراده و اختیار به او تعلق می گیرد. اراده و اختیار هم که به واقع تعلق نمی گیرد بلکه به ما یقطع أنه شرب الخمر اراده تعلق می گیرد.

پس همان چیزی که به او اراده تعلق می گیرد باید متعلق نهی باشد، چون او فعل اختیاری است. متعلق اراده هم که واقع شرب الخمر نیست بلکه ما یقطع بأنه شرب الخمر است، نتیجه می گیرد پس متعلق نهی شرب الخمر نیست، می شود لاترتکب ما تقطع بأنه شرب الخمر. باز مستدل به هدف خودش می رسد، چون اثبات می کند که تجری حرام است، کسی که قطع دارد این مایع خمر است یرتکب ما یقطع بأنه شرب الخمر.

سؤال وجواب: این جواب مرحوم نائینی راه فرار را بر مستدل نمی بندد، بلکه مستدل یک مقدار جاخالی می دهد و استدلالش را تغییر می دهد. جواب های دیگر جای خود دارد که باید بررسی کنیم.

جواب دوم از آقای خوئی ره است، نقض کرده و فرموده: می دانید لازمه مطلب شما چیست؟ خب در واجبات لازمه اش این است که بگوئیم متعلق امر ارادة ما یقطع بأنه کذا هست. مثلا وقتی می گویند صل فی الوقت یعنی اراده کن کاری را که یقین داری صلاة فی الوقت هست انجام بدهی. حالا با این توجیهی که ما کردیم ارتکب ما تقطع بأنه صلاة فی الوقت.

آقای خوئی ره فرموده لازمه این مطلب شما این است که: اگر کسی قبل از اذان صبح یقین کرد به دخول وقت و نماز صبح خواند، بعد صدای اذان را شنید معلوم شد ساعت قدیم و جدید را قاطی کرده است. آقای خوئی می گوید این آقا باید نماز را اعاده بکند یا نه؟ می فرماید ضرورت فقه است که اگر کسی نماز قبل از وقت خواند ولو قطع داشت به دخول وقت باید نمازش را اعاده کند. فقط آن مورد روایت اسماعیل بن رباح که آخر نماز وقت داخل شده بود وآن وقت ملتفت شد، یعنی وسط نماز اذان گفتند، در روایت اسماعیل بن رباح دارد که این نماز صحیح است، چون بخشی از نماز داخل وقت بود وآن بخش اول هم که خارج وقت بود شما اعتقاد داشتید که داخل وقت است ونماز صحیح است و مشهور به آن فتوی داده اند، هر چند آقای خوئی در سند روایت بخاطر اسماعیل بن رباح مناقشه می کند ولی مشهور فتوی داده اند، چون اسماعیل بن رباح از مشایخ ابن ابی عمیر است، و به روایت عمل کرده اند. اما کسی که کل نمازش قبل الوقت است، این قطعا باید نماز را اعاده کند. ولی طبق توجیه شما صل فی الوقت یعنی ارتکب ما تقطع بأنه صلاة فی الوقت، مرتکب شد دیگر.

این نقض آقای خوئی خالی از اشکال نیست، مناسب بود نقض را عوض می کرد، این نقض درست نیست. چرا؟ برای اینکه وقت فقط قید واجب نیست بلکه شرط وجوب هم هست، إذا زالت الشمس وجبت الصلاة والطهور، وبعد از اذان صبح إذا طلع الفجر وجب صلاة الفجر، همین می شود دیگر. اذان صبح که گفتند الان وجوب آمد. خب مستدل می گوید وجوبی که الان می آید این است که ارتکب ما تقطع بأنه صلاة الفجر فی الوقت. ولی الان ارتکب. إذا دخل الفجر فارتکب. شما قبل از شرط وجوب مرتکب شدید به چه درد می خورد؟ دیگر شرط الوجوب را که این مستدل تغییر نمی دهد که إذا طلع الفجر را بکند به إذا قطعت بطلوع الفجر. او بحثش در متعلق وجوب بود نه در شرط وجوب. شرط وجوب که همان واقع است، چون شرط وجوب که لازم نیست اختیاری باشد، آن مستدل در متعلق وجوب که فعل اختیاری است یا متعلق حرمت که فعل اختیاری است دارد اظهار نظر می کند. پس این مثال مناسب نیست.

اما مثال های دیگر ایشان می توانست بزند، صل مع الوضوء می شود ارتکب ما تقطع بأنه صلاة مع الوضوء. خب من یقین داشتم وضوء گرفتم، نماز خواندم بعد از نماز فهمیدم من وضوء نگرفته ام. آیا این مستدل ملتزم می شود به اینکه این نماز مجزی است چون شارع گفته بود ارتکب ما تقطع بأنه صلاة مع الوضوء ومن هم مرتکب شده بودم؟ واجب هم واجب بدلی است، یک فردش را بیاوریم مجزی است دیگر. در حالی که ضرورت فقه است بر اینکه این نماز باطل است. نسیان طهور و نسیان وضوء یا جهل مرکب به وضوء اگر کسی داشت ولی بعد کشف شد که وضوء نداشته در حال نماز، نمازش باطل است. خب این نقض به ظاهر کلام مستدل وارد است دیگر.

اینکه مرحوم آقای صدر می گوید نخیر این نقض وارد نیست، چرا؟ برای اینکه این واجب، واجب بدلی است، شارع اگر قید بزند بگوید ارتکب ما تقطع بأنه صلاة مع الوضوء مع افتراض مصادقة قطعک للواقع، خب این تکلیف به غیر مقدور نیست. چرا؟ برای اینکه من اول وقت نمازی خواندم با قطع به وضوء، بعد کشف خلاف شد، بعدش می توانم نمازی بخوانم با وضوء واقعی. پس تکلیف در واجب بدلی به اینکه نمازی بخوان با قطع به وضوء وشرط هم این است که این قطع مطابق با واقع باشد این تکلیف به غیر مقدور نیست. آقای صدر اینجور از نقض جواب می دهد. می گوید در واجب بدلی شرط مطابق بودن قطع با واقع که تکلیف به غیر مقدور نیست، خب اعاده کند آن نماز را.

می گوئیم جناب آقای صدر! شما ظاهر استدلال مستدل را ببینید بعد نقض به آقای خوئی را هم ببینید. خب اگر بنا بود که مستدل این مطالبی را که شما می گوئید می فهمید که آن استدلال را مطرح نمی کرد. چون بعدا خواهیم گفت نه اخذ مصادفت با واقع در متعلق واجب تکلیف به غیر مقدور است و نه اخذ مصادفت قطع با واقع در متعلق حرمت. خب این مطلبی که شمای آقای صدر می گوئید در جواب از نقض آقای خوئی، اصلا بر کل استدلال مستدل وارد می شود و کل استدلال مستدل را تخریب می کند. چرا؟

برای اینکه لاتشرب الخمر، مستدل چی می گفت؟ می گفت لاترتکب ما تقطع بأنه شرب الخمر. بعد می گفت قید مصیب بودن را هم اضافه نکنید، چون مصیب بودن قطع که در اختیار من نیست.

می گوئیم جناب آقای مستدل! فرق ما با شما چیست؟ ما که می گوئیم لاترتکب ما تقطع بأنه شرب الخمر قطعا مصیبا. شما می گوئید لاترتکب ما تقطع بأنه شرب الخمر سواء کان القطع مصیبا أم مخطئا، فرق ما با شما چیست؟ یعنی برفرض ما لاتشرب الخمر را بگوئیم لاترتکب ما تقطع بأنه شرب الخمر، شمای مستدل گفتید مبادا قید بزنید قطعا مصیبا، این قید مصیب بودن در اختیار ما نیست. می گوئیم آقای مستدل فرق ما با شما چیست؟ هزار فرد داریم که مصداق ما تقطع بأنه شرب الخمر هست اعم از قطع مصیب و قطع مخطئ. شمای مستدل می گوئید کل این هزار تا حرام است. این شرب مقطوع الخمریة حرام است، چون مقطوع الخمریة است ولو قطع مخطئ است، آن شرب مقطوع الخمریة است ولو اتفاقا قطعش مصیب است. شما هزار تا تحریم درست می کنید در لاتشرب الخمر چون انحلالی است. ما می گوئیم 500 تا از این شرب مقطوع الخمریه ها حرام است چون قطع مصیب به واقع دارد، 500 تایش حرام نیست. شما که هزار تا را حرام کردی تکلیف به غیر مقدور نشد، ما که از این تکلیف ها کم کردیم 500 تا تکلیف برداشتیم حالا آن 500 تایی که مانده شد تکلیف به غیر مقدور؟ این هم شد حرف؟ مستدل بسیار اشتباه کرده ما هم قبول داریم. اینی که آقای صدر در رد نقض مرحوم آقای خوئی این مطلب را مطرح کرد که اخذ قید مصادفت در صل مع الوضوء تکلیف به غیر مقدور نیست، ما حرفمان این است که اگر مستدل این حرفها را می فهمید که اصلا استدلالش را مطرح نمی کرد، چون همین بیان در کل استدلال مستدل جاری است که اخذ قید مصادفت در متعلق حرمت یا وجوب که تکلیف را به غیر مقدور نمی کند. بله ما این اشکال را قبول داریم به استدلال مستدل، اما این معنایش این نیست که بگوئیم نقض آقای خوئی وارد نیست. خب استدلال مستدل از اصل خراب است و اخذ قید مصادفت تکلیف به غیر مقدور نمی کند. لاتشرب الخمر را مستدل معنا کرد لاترتکب ما تقطع بأنه شرب الخمر. می گوئیم بسیار خوب اینجور معنا کردید مسأله ای نیست، اما چرا می گوئید خصوص شرب مقطوع الخمریة بالقطع المصیب را حرام کردن این تکلیف به غیر مقدور است؟ حتما باید کل مقطوع الخمریة را حرام کنید. هزار تا شرب مقطوع الخمریة است، اگر همه این هزار تا را حرام کنییم این تکلیف به غیر مقدور نیست، ولی اگر فقط این 500 تا شرب مقطوع الخمریة بالقطع المصیب را حرام کنیم اینها تکلیف به غیر مقدور است. یعنی کم کردن تکلیف باعث شد تکلیف بشود به غیر مقدور. آخه این هم شد حرف؟ این گفتنی است؟ اگر این 500 تا تکلیف به غیر مقدور است خب شما هم که این 500 تا تکلیف را قائلید، منتهی شما 500 تا تکلیف اضافه هم قائلید، می گوئید آن مقطوع الخمریه های بالقطع المخطئ هم حرام است. ما می گوئیم آنها حرام نیست، آیا حرام نبودن آنها باعث می شود که تکلیف بشود تکلیف به غیر مقدور؟ مگر تکلیف رفته روی مصادفت قطع؟ مگر شارع آمده گفته ولیکن قطعک مصیبا یا ولاتکن قطعک مصیبا، مگر این را شارع گفته است؟ شارع از ارتکاب شرب مقطوع الخمریة بالقطع المصیب نهی می کند، اینکه اشکالی ندارد. خب من می توانم مرتکب نشوم دیگر. اگر شارع بگوید لاترتکب ما تقطع بأنه شرب الخمر بالقطع المصیب، این تکلیف قابل امتثال هست یا قابل امتثال نیست؟ قطعا قابل امتثال است، من اجتناب می کنم از شرب مقطوع الخمریة این تکلیف را امتثال کرده ام، اینکه تکلیف به غیر مقدور نیست.

ولذا از این بیان معلوم شد ضعف استدلال مستدل، اما فرض این است که این استدلال مستدل نقض آقای خوئی به آن وارد است و نقضی است که هیچ کس نمی تواند به آن ملتزم بشود.

مرحوم آقای صدر یک جوابی داده از این استدلال مستدل او هم بد نیست، هر چند ما معتقدیم جواب بهتری هست که به آن اشاره کردیم. ایشان گفته آقای مستدل! مصیب بودن واقع را قید واجب یا قید حرام قرار دادن و متعلق تکلیف قرار دادن می گوئید ممکن نیست، چون امر غیر اختیاری است، این قطع مصیب به واقع هست یا مصیب به واقع نیست این در اختیار من نیست. متعلق قرار دادن این اصابه قطع به واقع و عدم اصابه قطع به واقع می شود تکلیف به غیر مقدور.

خب بیائید اصابه قطع به واقع را شرط تکلیف قرار بدهید نه مکلف به. بگوئید إن کان قطعک مصیبا للواقع فلاتشرب مقطوع الخمریة. إن کان قطعک بکون مایع خمرا مصیبا فیجرم شربه. شرط التکلیف قرار بده. شرط التکلیف که لازم نیست اختیاری باشد. إذا دخل الوقت فصل مگر دخول وقت اختیاری است.

نگوئید آقا مگر دلبخواه ما است که ما بیائیم اصابه قطع به واقع را شرط الوجوب در مثال اکرم کل عالم یا شرط الحرمة در مثال لاتشرب الخمر قرار بدهیم؟ که مثلا إن کان قطعک بکون شخص عالما مطابقا للواقع فیجب اکرامه؟

آقای صدر می گوید خب ظاهر اولی لاتشرب الخمر این نبود که شما گفتید. شما به برهان می خواهید رفع ید از این ظهور بکنید. خب ما هم برای شما راه نشان می دهیم که از این ظهور رفع ید نکنید مگر به مقدار ضرروت. ظاهر لاتشرب الخمر این است که خمر واقعی. شما کفتید قطع به خمریت ولو مصادف با واقع نباشد، خب این خلاف ظاهر است. ظاهرش این است که مصادفت قطع با واقع اخذ می شود. بیائید شرط التکلیف قرار بدهید ظهور حفظ شده است، چرا می روید متعلق تکلیف قرار می دهید که مجبور بشوید از ظهور رفع ید کنید.

می گوئیم آقای صدر! فرمایش خوبی می فرمایید، اما این مستدل باید کاملا محکوم بشود که دیگر در اصول از این استدلالهای ضعیف نکند. ولذا حرف ما این است که اصلا اصابه قید متعلق تکلیف باشد، چه اشکالی دارد؟ عرض کردم یک وقت حرمت مطرح است، حرمت انحلالیه است لاتشرب الخمر. آن کسی که می گوید اصابه قطع اخذ نشده در متعلق حرمت، او می خواهد بگوید ما هزار حرمت داریم، 500 تای آن شرب مقطوع الخمریة بالقطع المصیب است که حرمت دارد، و 500 تای دیگر شرب مقطوع الخمریة بالقطع المخالف للواقع است که حرمت دارد.

ما می گوئیم آقا! آیا شارع حق ندارد یک قیدی بزند که کل این هزار تا حرام نشود فقط این پانصد تای شرب مقطوع الخمریة بالقطع المصیب حرام بشود، این حق را ندارد؟ این می شود غیر اختیاری؟ اگر شما بگوئید که آب نجس نخور، آب غصبی هم نخور، این تکلیف به غیر مقدور نیست، دو تا حرمت است. اما اگر بگوئید آب نجس نخور و فقط همین یکی را بگوئید تکلیف به غیر مقدور است؟ دو تا حرمت باشد غیر مقدور نیست، اما اگر فقط یکی از این دو حرمت باشد فقط بگوید حرمت آب نجس بر تو حرام است می شود تکلیف به غیر مقدور، اما اگر بیاید بگوید هم این حرام است و هم خوردن آب غصبی حرام است این دیگر تکلیف به غیر مقدور نیست؟ این چه حرفی است؟!

پس اینکه شارع بگوید مایعی که قطع مصیب داری نخور این تکلیف به غیر مقدور نیست. منتهی من در مقام احراز امتثال گاهی دچار اشتباه می شوم، این ربطی به متعلق تکلیف ندارد. اصلا احراز امتثال که ممکن است در یک جائی ممکن نباشد. مثلا شارع در ضیق وقت می گوید صل نحو القبلة، من احراز نمی توانم بکنم امتثال را، وقت نیست که به چهار طرف نماز بخوانم. به یک طرف نماز می خوانم به رجاء أنه قبلة، آیا این تکلیف به غیر مقدور است؟ خب نماز نحو القبلة که مقدور من است، احراز نمی توانم بکنم امتثال را. احراز امتثال اگر ممکن نباشد متعلق تکلیف که خود امتثال است می شود غیر مقدور.

حالا در این مثال بحث تجری که احرازش هم ممکن است منتهی گاهی اشتباه می شود، گاهی من احراز می کنم بعد معلوم می شود که اشتباه بود، اینکه مشکلی پیش نمی آید.

سؤال وجواب: شما گفتید لاتشرب الخمر نهی می کند از اراده شرب مقطوع الخمریة. خب یک قیدی بزنید: نهی بکند از اراده شرب مقطوع الخمریة بالقطع المصیب. مقطوع الخمریة بالقطع المصیب را اراده نکن بخوری. اراده نکن شرب مقطوع الخمریة را در حالی که آن مقطوع الخمریة واقعا خمر است. نهی از این حصه می کند. ومکلف هم منزجر می شود، انزاجارش به این است که از تمام مقطوع الخمریة ها اجتناب می کند، بعدا معلوم می شود که از بعضی از اینها که اجتناب کرد و واقعا خمر نبود اجتنابش انقیاد بوده است. اینکه غیر مقدور نمی شود.

اما در واجبات، واجبات هم گاهی انحلالی اند، مثل اکرم کل عالم، او هم مثل همین لاتشرب الخمر است. می گوید مرتکب بشود فعلی را که قطع داری که اکرام عالم است، بعد یک قیدی را اضافه می کند که مع کون القطع مصیبا. اینکه مشکلی ندارد. چه مشکلی دارد؟. بجای اینکه ما هزار تا مقطوع العالمیه داریم هزار تا وجوب اکرام داشته باشیم، ما می گوئیم 500 تا از این مقطوع العالمیه ها قطعشان مخطئ است و مخالف واقع است، فقط 500 تا قطعش مصیب است، آن 500 تا قطع مصیب فقط وجوب اکرام دارد. چه محذوری دارد؟

اما واجب بدلی همانی که آقای صدر هم اشاره کرد، گفت شارع بیاید بگوید شما کاری که یقین داری نماز با وضوء است انجام بده، اما قیدش این است که واقعا هم وضوء داشته باشی. خب اینکه تکلیف به غیر مقدور نیست. من نماز اول وقت خواندم فهمیدم اشتباه کردم وضوء نداشتم حالا اعاده می کنم، اینکه تکلیف به غیر مقدور نمی شود.

واساسا وقتی که این محذورهایی که آقایان گفتند نیست خلاف تبعیت حکم است للملاک که شارع بجای اینکه بگوید لاتشرب الخمر بگوید لاترتکب ما تقطع بأنه شرب الخمر. اگر ممکن نبود مگر همان راهی که مستدل می گفت، چاره ای نبود، نمی شد به او اشکال کرد که احکام تابع ملاک هستند، مستدل می گفت خب چکار کنیم راه دیگری نداریم. باید لاتشرب الخمر را معنا کنیم، راه دیگری نه برای مولا هست و نه برای ما. باید بگوئیم لاتشرب الخمر، یعنی لاترد ما تقطع بأنه شرب الخمر سواء کان القطع مصیبا أو مخطئا. اما وقتی راه معقول وصحیح است و احکام هم تابع ملاک است برای چی این راه کج و معوج این مستدل را شارع طی بکند؟

پس این وجه تمام نیست.

وجه دوم برای اثبات حرمت تجری: تمسک به قاعده ملازمه است.

این بحث خیلی بحث مهمی است دقت کنید. گفته اند تجری قبیح است، ظلم به مولاست، می شود تجری قبیحٌ لابد من ترکه عقلا و ظلمٌ ولی شارع نسبت به او موضع نداشته باشد و او را حرام نکند؟ می شود شارع قبیح را حرام نکند؟ ممکن است که قبیح و ظلم مبغوض شارع نباشد؟ خب پس در اصول قاعده ملازمه را برای چی گفته اند که کل ما حکم به العقل حکم به الشرع؟ خب قاعده ملازمه یک مصداقش همین است دیگر. چه جور شما می گوئید قتل نفس ظلم است وظلم قبیح است عقلا پس کشف می کنیم که حرام هم هست. خب تجری هم ظلم به مولاست و قبیح است پس کشف می کنیم که حرام هم هست.

از تکسک به قاعده ملازمه علماء متأخر جواب هایی داده اند. علمای گذشته می گویند المشهور عندهم حرمة التجری، صاحب فصول که قائل به حرمت تجری است. ولی علماء متأخر که دیگر قائل به حرمت تجری نیستند جواب داده اند از قاعده ملازمه:

جواب اول: از میرزای شیرازی بزرگ است، ومتأخرین مثل آقای خوئی ره هم پذیرفته اند.

گفته اند ما دو جورحکم عقل داریم، یکی حکم عقل در مرحله ملاکات احکام. مثل قبح خیانت در امانت. کشف کند عقل مفسده ای را در خیانت در امانت که ملاک حرمت است. که در رتبه سابقه بر حکم شرعی است. تعبیر می کنند به حکم العقل در مرحله سلسلة علل الاحکام. یک حکم عقل هم داریم در مرحله امتثال حکم شرعی است که از آن تعبیر می کنند سلسلة معالیل الاحکام. مثل قبح عصیان و قبح تجری.

بعد گفته اند آن ملازمه بین حکم عقل و حکم شرعی در حکم عقل در مرحله ملاکات و در سلسله علل احکام است، اما حکم عقل در سلسله معالیل احکام و در مرحله امتثال ملازمه ندارد با حکم شرع.

اقول: این مقدار که مجرد ادعا است، با ادعا که مطلب حل نمی شود. ما ببینیم ملاک قاعده ملازمه چیست بعد ببینم این ملاک در حکم عقل در مرحله امتثال هم هست یا نیست. لذا اصل قاعده ملازمه را بررسی کنیم.

ما به نظرمان قاعده ملازمه با یک پیش فرض که لاتخلو واقعة من حکم شرعی با این پیش فرض قاعده ملازمه قابل قبول است. اگر این پیش فرض ثابت شد کما اینکه در روایات متعدده ای این آمده است که ما من شیء الا وفیه کتاب أو سنة، که از این قبیل روایات زیاد داریم:

در صحیحه ابی بصیر است که: قال دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام فقال یا ابامحمد و عندنا الجامعة، قلت جعلت فداک و ما الجامعة؟ قال صحیفة طولها سبعون ذراعا بذراع رسول الله و املائه و خطّ علی بیمینه فیها کل حلال وحرام و کل شیء یحتاج الناس الیه حتی الارش فی الخدش.

در موثقه سماعه داریم: أکل شیء فی کتاب الله أو سنة نبیه أو تقولون فیه؟ قال بل کل شیء فی کتاب الله و سنة ونبیه.

حالا ممکن است شما بگوئید کل شیء نقوله، کل شیئ نقوله لیس من عندنا بل فی کتاب الله وسنة نبیه.

اما صحیحه حماد از این روشنتر است: عن ابی عبدالله علیه السلام: ما من شیء الا و فیه م

کتاب أو سنة. خب التجری شیء أم لا؟ الظلم شیء أم لا؟ در کتاب وسنت حکمش هست حالا ما پیدا نمی کنیم که نکنیم ائمه علیهم السلام بیان می کنند.

یا مقبوله عمر بن حنظله: إنما الامور ثلاثة، (إنما حصر است) بیّن رشده فیتبع و بیّن غیه فیجتنب واما المشکل یرد علمه الی الله، قال رسول الله صلی الله علیه وآله: حلال بیّن و حرام بیّن وشبهات بین ذلک. ظاهر استدلال امام این است که پیامبر حصر کرد اشیاء را که یا حلالند یا حرام، منتهی در مقام ظاهر بعضی ها حلال قطعی اند و بعضی ها حرام قطعی اند و بعضی ها مشتبه، اما فی علم الله هر چیزی یا حلال است یا حرام.

بعد از این مقدمه و پیش فرض آنوقت قاعده ملازمه درست می شود. چرا؟ برای اینکه می گوید خب خیانت در امانت حکم دارد یا نه؟ اگر بگوئید حکم ندارد، خلاف این روایات است. حالا امکان عقلی دارد که حکم نداشته باشد او بحثی است که بعدا می کنیم. قبول داریم که امکان دارد که حکم نداشته باشد، خدا واگذار کرده مردم را به عقلشان. اما این روایات می گوید حتما حکم دارد. حالا که حکم دارد حکم خیانت در امانت چیست؟ آیا شارع ترخیص داده در خیانت در امانت؟ تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا. مگر می شود خدا ترخیص بدهد در ظلم؟ مگر می شود خدا ترخیص بدهد در قبیح تنجیزی؟ پس نتیجه می گیریم حرام است.

خب ممکن است کسی بگوید این پیش فرض در تجری هم هست. تجری شیء أم لا؟ خب شیء. حکم شرعی دارد، حکم شرعی اش چیست؟ آیا ترخیص وجواز است که شارع گفته مجازید مرتکب تجری بشوید یعنی مرتکب ظلم بشوید مرتکب قبیح بشوید؟ این را که نمی گوید. ترخیص در قبیح شأن خدا نیست، قبیح علی الحکیم أن یرخص فی القبیح، خب پس ترخیص که نیست. حکم هم نداشته باشد خلاف این روایات است. گفته می شود که منحصر می شود امر در حرمت تجری. حالا حرمت انشائیه نباشد همان مبغوضیت کافی است. این استدلالی است که می شود که استدلال قویی است، ببینیم جوابش چیست.